

معاصر جهانی عرض اندام میکند و خواننده پس از آشنائی با این نوشته ها و آثار نظری وی متوجه میشود که در برابر او شاعری قرار دارد که، نه تنها از يك قریحه سرشار ادبی برخوردار است. بلکه با دانشمندی سروکار دارد که برای اعتلاء ارزش هنری خود مطالعات عمیقی نیز در انواع گوناگون مکاتب ادبی موجود در مقیاس جهان نموده، دانسته و سنجیده مکتب ادبی ویژه خود را بنام «مکتب شهریار» بوجود آورده است.

پایان

دکتر احمد تفضلی

## رازیجر

### يك لغت کهنه فارسی

در فرهنگ صحاح الفرس<sup>۱</sup> در باب (را) فصل (زا) واژه رازیجر آمده و چنین معنی شده است: «رازیجر: سرگل کاران باشد و بتازی طپان گویند. عسجدی گفت: بیکی تیر همی فاش کند راز حصار و بر کرده همی قیر بود رازیجر در بعضی نسخها راز است فحسب و مستشهد بیت مذکور است و اما مصراع دوم برین موجب است:

ور برو کرده بود قیر بجای گیل راز». در نسخه دیگر این فرهنگ (نسخه د) این لغت را به صورت رازیجر داریم.<sup>۲</sup>

۱- به تصحیح آقای دکتر عبدالعلی طاعتی، تهران، ۱۳۴۱ ص ۱۲۶.

۲- از صحاح الفرس سه نسخه خطی در دست است که تنها در دو نسخه آن این واژه آمده است.

در نسخه «س»<sup>۱</sup> لغت فرس اسدی نیز این واژه به صورت رازبجر ضبط شده و چنین معنی شده است: «رازبجر سر گلکاران<sup>۲</sup> باشد و<sup>۳</sup> بتازی طیمان که بنا گویند : بیکی تیر همی فاش کند رازحصار و بر و کرده همی قیر بود رازبجر» اما در دو نسخه دیگر این فرهنگ، یعنی نسخه های ن و ع<sup>۴</sup>، بجای رازبجر واژه راز آمده و شاهد آن به صورت زیر ضبط شده است :

بیکی تیر همی فاش کند رازحصار و بر و کرده بود قیر بجای گل راز  
 مرحوم عباس اقبال در کنار واژه رازبجر علامت استفهام (؟) گذاشته و نوشته اند:  
 «در س ضبط و معنی این لغت بکلی تحریف شده است.»<sup>۵</sup> آقای دکتر معین نیز صورت راز را ترجیح داده اند.<sup>۶</sup> اما اگر بپذیریم که اصل لغت در این شعر راز بوده و رازبجر تحریف آن است باید دلیلی برای این تحریف بیابیم. زیرا راز واژه ای است که در متنهای نظم و نثر به کار رفته است و تحریف آن به واژه ای غیر معمول، دشوار می نماید. نگارنده بر این نظر است که واژه رازبجر که در نسخه «س» لغت فرس اسدی آمده و در نسخ صحاح الفرس به صورت رازبجز و رازبخر تصحیف شده واژه درستی است. چون ناسخان این لغت را نمی شناخته اند، برخی آن را به رازبجز و رازبخر و بعضی آن را به راز (که واژه شناخته ای بوده) تغییر داده اند و این گروه دوم برای رعایت وزن شعر مجبور شده اند که بیت عسجدی را نیز تغییر دهند .

- 
- ۱- نسخه س از روی يك نسخه قدیمی بوسیله آقای سعید نفیسی رونویس شده است. اصل نسخه اکنون متعلق به آقای دکتر صادق کیا است. بنا بر نوشته مرحوم عباس اقبال (لغت فرس، تهران، ۱۳۱۹، مقدمه ص یو) در این نسخه نام هیچ شاعری که پس از اسدی زندگی کرده باشد نیامده است.
  - ۲- متن: کلیدان .
  - ۳- متن: او .
  - ۴- در مورد این دو نسخه نگاه کنید به مقدمه مرحوم عباس اقبال بر لغت فرس .
  - ۵- لغت فرس ص ۱۷۷ حاشیه. در لغت فرس چاپ آقای دبیر سیاقی هیچیک از دو صورت راز و رازبجر نیامده است .
  - ۶- برهان قاطع جلد پنجم، تعلیقات، تهران ۱۳۴۲ ص ۱۸۳ .

رازیجر چنانکه در دو فرهنگ نامبرده معنی شده بمعنی بنا یا سربنا است. گمان می رود که صورت گویشی رازیگر\* باشد<sup>۱</sup>. نگارنده تا کنون به واژه رازیگر در متنهای پهلوی یا فارسی بر نخورده است. ولی واژههای هم‌ریشه آن را به چندین صورت در متون فارسی میانه مانوی و پهلوی و فارسی داریم :

rāž (بنا) در شکند گومانیک و یزار (= گزارش گمان شکن) :

man bē rāž u dēšāā<sup>۲</sup> (فصل ۶ بند ۱۰)

مان (= خانه) بدون راژ (= بنا) و دیسا (= سازنده) (ساخته نمی شود) .

راز (بنا) در شعر سنائی :

جان به دانش کن مزین تا شود زیبا از آنک

زیب کی گیرد عمارت بی نظام دست راز<sup>۳</sup>

راز (بنا) در عربی به کار رفته است: «الراز رئیس البنائین ج: الرّازة و حرفته

الریازة»<sup>۴</sup>. «راز : مهتر بنایان. رازة : جمع . ریازة : پیشه بنا»<sup>۵</sup>.

راج (بنا) در لهجه هندی<sup>۶</sup> به کار می رفته است .

رازی (بنایی) در شعر عثمان مختاری :

همی تا فلک برزه بین در عمارت به ادوار پرگار باشد به رازی<sup>۷</sup>

۱- پسوند «-گر» و «-یگر» هر دو برای ساختن کلمات دال بر شغل و حرفه در فارسی میانه و پارتی و فارسی به کار رفته است مانند گلیگر (= بنا) که در سمک عیار چاپ دانشگاه تهران جلد اول ص ۱۲۶ به کار رفته است (یادداشت همکار فاضل خانم فرنکیس پرویزی) ، برزیکر و خوالیگر ( = جادوگر) در پارتی تر فان ( نک : W. B. Henning, A list of Middle-Persian and Parthian words, BSOS, 9, p. 85.)

۲- Škand - Gumānik Vičār, ed. P. J. de Menasce, O. P. Fribourg, 1945, p. 78.

۳- به نقل از حواشی دیوان مختاری تصحیح آقای جلال همائی ص ۵۰۸ .

۴- قاموس فیروزآبادی جلد دوم ص ۲۰۹ .

۵- منتهی الأرب زیر ریشه «روز» .

۶- بنا بر قول صاحب فرهنگ رشیدی زیر واژه راز .

۷- دیوان مختاری به تصحیح آقای جلال همائی، تهران ۱۳۴۱ ص ۵۰۸ .

رازك (بنا) درمقامات ژنده پیل :

«ویاران سنگ و چوب می آوردند و رازگان و درود گران کار می کردند»<sup>۱</sup>.  
 «شمع و مشعله در گیرید و رازگان و درود گران را حاضر کنید ... پس رازگان کار کردن گرفتند»<sup>۲</sup>.

rāz (ساختمان) درفارسی میانه ترفان :

«ud rāz ī vazurg, vahišt ī nōg, abar āfurīdan rāy, hān panz kandār ī marg hangand...» (M. 98. b. 5).<sup>۳</sup>

«برای آفریدن راز بزرگ، (یعنی) بهشت نو، آن پنج خندق مرگ را پُر کرد.» راز بزرگ در این مورد در عربی به «البنیان العظیم الذی هو الجنة الجديدة» ترجمه شده است.

rāzmird (مرد بنا، بنا) درفارسی میانه ترفان :

«āōn čōn rāzmird kē kāmēd āyvan kirdan...» (M. 798.II)

«مانند رازمردی (= بنایی) که بخواهد ایوانی (= کاخی) بسازد.»

راز و رازگ (rāz kirrōg) به معنی بنا در فصل ۲۹ بند ۲ زاد سپرم در

جمله زیر به کار رفته است :

راز و رازگ ۱۱۴ و رازگ ۱۱۳ و رازگ ۱۱۲

rāz kirrōg kē kadag<sup>+</sup> dēsēd

بنایی که کده (= خانه) دیسد (= سازد).

۱- مقامات زنده پیل به تصحیح دکتر حشمت الله مؤید سندجی تهران ۱۳۴۰ ص ۳۷ سطر آخر.

۲- همان کتاب ص ۴۹ سطرهای ۱۰ و ۱۲. (یادداشت همکار فاضلم آقای علی رواقی).

۳- C. Solemann, Manichaëische Studien, St.-Petersbourg, 1908, p. 16.

۴- همان کتاب ص ۱۲۲. زالمان به اشتباه راز را «سر» معنی کرده است.

۵- Andreas - Henning, Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan, I, Berlin, 1932, s. 31

۶- H. W. Bailey, Zoroastrian Problems, Oxford, 1943, نک: p. 84, n. 2. 94. n. 2.

rāzkirrōg (بنا) در یکی از متنهای فارسی میانه ترفان نیز به کار رفته است.<sup>۱</sup> همه این واژهها از ریشه اوستایی raz (برابر با فارسی باستان rad و سنسکریت rāj) به معنی «مرتب کردن، منظم کردن» است. از این ریشه مشتقاتی در زبان پارسی (زبان شمالی شرقی ایران) داریم: rāz- (خود را رهبری کردن، رفتن)، -padrāz (رهبری کردن، بالا بردن)، -frārāz (گسترده شدن)،<sup>۲</sup> -wirāz (ترتیب دادن). راز و همیشه آن افزاز و فراشتن از واژههای شمال شرقی است که در فارسی میانه و فارسی به کار رفته است.<sup>۳</sup>

## پایان

Henning, list. p. 87.

۱- نک :

۲- در مورد واژههای پارسی نک : A. Ghiloin, Essai sur la langue parthe, pp. 69-70

۳- نک : W. Lentz Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literaturprache bei Firdosi, ZII, 4. 1926. s. 274.